

بسم الله الرحمن الرحيم

## یادآوری

گفتیم انسان قرار است با استعداد نامتناهی خود از عالم دنیا، مراحل صفر تا صد، را طی بکند. هر موجودی در دایره وجود خودش میتواند حرکت کند. استعدادهای خود را میتواند به فعلیت برساند. خارج از آن امکان پذیر نیست. در هر موجودی یک نقطه مرکزی وجود دارد که آن نقطه مرکزی اصل این وجود است و بقیه آن استعدادها که به فعلیت میرسد، فروع این اصل هستند. مثلاً در وجود انسان، اصل را آن «أنا» میدانیم که در کودکی خودش را، میشناسد، در آخر عمر هم که از اینجا عبور میکند «من» را با حقیقت خودش تعریف میکند، من میروم، من آمدم، من میروم. آن حقیقت با این من تعریف میشود. منتها اینکه حقیقت من چیست تعریفی میخواهد که دین برای این حقیقت کرده باشد.

انسان یک رابطه داشت با نظام هستی به عنوان آنچه که هست، یک رابطه داشت با نظام هستی، به عنوان آنچه باید برایش شکل بگیرد. این رابطه دوم همان قراردادهایی بود که نسبت به نیازهای اجتماعی انسان ضروری است. بسیاری از نیازهای انسان متفرع بر نیازهای اجتماعی شکل میگیرد و چون نیازهای اجتماعی موکول به یک سری قراردادهای جعلی، اعتبارات

است، حتما باید این اعتباریات در وجودش، آن هم ملایم با وجودش، شکل بگیرد.

## **تفاوت امور ملایم و غیر ملایم در مکاتب مختلف**

اکنون میخواهیم بگوییم تمام جریان حرکت انبیاء و رسالتی که انبیاء می آورند اولاً به فعلیت رساننده همین حقیقت انسان است با حدود خودش و وجود خودش، ثانیاسازگار و هماهنگ با انسان است. ملایم گاهی در نظام طبیعت و نظام غریزه دیده میشود، گاهی در نظام فطرت دیده میشود. گاهی ایندو با هم تطابق دارد، گاهی اینها با هم تنافر دارد. یعنی گاهی نظام طبیعت در مقابل نظام فطرت قرار میگیرد. مثل جایی که از حالت اعتدال خارج شده باشد. لذا اگر انسانی به مرتبه حیوانیت از جهت بینشی سقوط کرده باشد، طبیعت و غریزه را همه هستی خود میبیند. هر مکتبی بر اساس تعریف خود، استعدادها و امور سازگار و ناسازگار با انسان را تعریف میکند و بر همین اساس، انسان شناسی اسلامیا دیگر مکاتب کاملاً متفاوت میشود. در نگاه الهی باشد، امور ملایم با انسان، فقط گسترده تر از امور ملایم در نگاه مادی نیست. باشد. تعریف مکتب الهی از انسان فقط گسترده تر از تعریف مادی نیست. بلکه در تعریف مادیتش هم متفاوت است. یعنی تعریف انسان از منظر الهی با تعریف انسان از منظر مادی، متباین هستند. چنین نیست که نگرش الهی همان نگرش مادی باشد به

اضافه دغدغه های معنوی. بر همین اساس حقیقت رفاه در منطق اسلامی با رفاه در نگرش مادی متباین است. چنین نیست که همان رفاهی که غرب میخواهد را قبول کنیم فقط دغدغه ها و الزامات معنوی را به آن بیفزاییم. رفاه در نگرش مادیبر اساس نگرش حیوانی به انسن است. با تفاوت تعریف انسان، امور سازگار و ناسازگار هم متفاوت تعریف میشوند.

اگر طبیعت، غریزه و فطرت در یک راستا قرار بگیرند، هر سه به کمالشان میرسند. اما اینگونه نیست که در این استکمال، طبیعت بشرط طبیعت باشد و غریزه بشرط غریزه باشد در حد غریزه. بلکهطبیعت و غریزه تحت فطرت به کمالشان میرسند. مثل اینکههدین بدن را تخطئه نکرده است. اما این بدن تحت نظام روحی به کمالش میرسد. در نظام اجتماعی فقط حقیقت فردیه مورد توجه قرار نگرفته است. بلکه حقیقت اجتماعی هم همانطور مورد توجه است. عدالت اجتماعی هم مورد توجه است. اما عدالت اجتماعی در این مسیر با این نگرش که افراد باید به کمال برسند تعریف میشود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>عدالت اجتماعی در نظام اجتماعی وسیله است برای رسیدن انسان به کمال نهایی اش یا اینکه خودش هدف است؟ هدف متوسط است، نه اینکه وسیله باشد. وسیله بودن تعریفش با هدف متوسط بودن متفاوت است. هدف متوسط یعنی مقصود بالذات خودش هست، مقصود بالعرض نیست، اما وسیله بودن یعنی مقصود بالعرض است. انسان غذا میخورد تا سیر بشود. حالا اگر بدون غذا خوردن، سیر شد، دیگر نیاز به غذا ندارد. انسان میخواهد از اینجا برود تهران، حالا اگر با ماشین نشد، اما توانست برود تهران، مقصود حاصل شده است. این مهم نیست. چون وسیله مقصود بالعرض بود. در نظام اسلامی دو نگاه به این مسئله است. لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب ليقوم الناس بالقسط. این ليقوم الناس بالقسط هدف است. هدف متوسط است نه اینکه وسیله باشد.

## دخالت شیطان در نگرش انسان

با تغییر در امور ملائم و ناسازگار، اهداف متوسط و نهایی هم تفاوت میکنند. شیطان میخواهد در تعریف ما از انسان و نگاه ما به انسان و تعریف ما از ملایم دخالت بکند.

کار شیطان تصرف در نگاه به انسان و عالم و ملایم است.

از جمله این تصرفها در نگرش نسبت به دنیا و طبیعت است. مثلاً قرآن میفرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» آنچه در ارض است زینت برای ارضما قرار دادیم. «

کار زینت این است که جلوه گری ویژه ای ایجاد کند. اگر میخواهد جلوه گری ویژه ای ایجاد بکند، حتماً باید مُدرکی باشد که این جلوه گری را ببیند. اگر مُدرکی نباشد این زینت معنا نمیدهد. هر جایی که پای زینت وسط می آید، نظام اجتماعی و نظام ارتباطی لازم است. اگر یک فرد تنها زندگی کند، زینت معنا نمیدهد.

کار شیطان این است که با زینت، نظام بینشی انسان را به هم بریزد. خدا میفرماید هدف از زینت این بود که انسانها را بیازماییم «ایهم احسن عملاً» یعنی اگر ارض زینت نداشت، ابتلاً معنا نداشت.

مثلاً میفرماید:

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

وقتی حیات دنیا را واقعیت ببینند، بعد نسبت به اهل میگویند در وهمیات زندگی میکنند. یعنی اهل کفر میگویند اهل ایمان دارند در وهمیات زندگی میکنند. یسخرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا. دین یک وهم است. وقتی دین یک وهم است، وعده های آخرت یک وهم است.

پس برای حرکت در دنیا شکل ، اولین مرتبه این است که شناخت انسان درست بشود، امیالی که میخواهد مطابق این شناخت باشد، درست شکل بگیرد. گاهی ممکن است انسان را درست بشناسد، ولی مصداق غلط پیدا بکند. مثلاً بداند که انسان نامتناهی طلب است. اما در تطبیق مصداقی اشتباه کند. این را میگویند ضلالت. ضلالت جایی است که فرد هدف دارد. اما یک مرتبه این است که اصلاً آن شناختش هم غلط بشود. اگر شناخت غلط شد حتماً امیال هم غلط میشود. شیطان دنبال این دومی است که شناخت غلط واقع بشود. به همین دلیل عالم را گسسته به انسان نشان میدهد. یعنی میگوید این عالم یک عالم گسسته ای است که عقبه ندارد، پیوسته نیست. از خزائن نیامده است.

نگرش اصیل توحیدی آن است که انسان خود و عالم را یک رابطه پیوسته، فقر و مرتبط ببیند. اگر این نگاه به حقیقت و عمقش برسد نتیجه اش این میشود که « ا و لم یکف بریک انه علی کل شیء شهید. » آیا این کافی

نیست برای شما که هر چیز را که نگاه کنید، خدا دیده میشود.<sup>۲</sup> همان روایات منسوب به امیر المومنین علیه السلام که «ما رایت شیئا الا و رایت الله قبلا و معه و بعده» با این مضمون که نگاه به عالم از این منظر که او فقط خدا نماست. چون عین فقر است، اگر عین فقر شد، قبل از اینکه خودش را بخواهد نشان بدهد حتما باید آن حقیقت را نشان بدهد.

اگر شیطان جلو این نگاه را گرفت، نگاه غلط به عالم محقق شده است. وقتی نگاه غلط واقع شد، قطعا در امیال انسان، گرایش های انسان، تصویری که انسان در حرکت خودش میخواهد ایجاد بکند خطا ایجاد میشود.

این تغییر نگرش در دوست داشتن اولیای الهی نیز مطرح میشود. مثلا امامان معصوم را با دو منظر میتوان دوست داشت: گاهی ما امام معصوم را فانی در فعل و صفت و ذات الهی میبینیم، حرکت به سمت امام معصوم، حرکت به سمت خداست، او فقط خدا را نشان میدهد. صرف آیه محض است. کمالش در این است که آیه محض است.

اما نگاه دوم آن است که او را دوست دارم، چون خودش را مستقل میبینم، این میشود شرک. اما اولی عین توحید است.

---

<sup>۲</sup> این تعبیر علامه در الوایه است. در المیزان شهید را به شاهد تعبیر کرده اند. که خدا شاهد است. اما در الوایه میفرمایند شهید به معنای مشهود است.

پیغمبر اکرم عبور میکردند، دیدند بچه ها بازی میکنند. به یکی از بچه ها گفتند که من را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت شما را. گفت من را بیشتر دوست داری یا پدرت را؟ گفت شما را. گفت من را بیشتر دوست داری یا مادرت را؟ گفت شما را. گفت من را بیشتر دوست داری یا خدا را؟ گفت شما را هم دوست دارم چون رسول خدایی. پیغمبر فرمودند توحید را از این یاد بگیرید. نگفت نه، شما را دوست ندارم، خدا را دوست دارم. چون اگر این را هم میگفت غلط بود. چون این چیزی نداشت غیر از آن حیثیت که نشان بدهد. گفت شما را دوست دارم چون رسول خدایی. یعنی خدا را دوست دارم. یعنی همه آن مراحل قبلی هم که شما را بیشتر از خودم، پدرم، مادرم دوست داشتم، همه به خاطر این بود که شما خدا را نشان میدهی. شما خدا نمایی. حیثیت آیه است و مشهود در شما خداست. شیطان دنبال این است که این نگاه را بگیرد. در این صورت، تمام ارتباطات، غلط شکل میگیرد. حتی اگر علاقه به ولی خدا باشد.

پس خطا در شناخت گاهی نسبت به خود حقایق خارجیه است. گاهی هم نسبت به اعتباریاتی است که بین نظام اجتماعی انسان جعل میشود. تا روابط شکل بگیرد. این اعتباریاتی میتواند برای انسان عامل کمال یا سقوط باشد. برای انسان کمال زاست، به شرطی که با این نگاه آیه بودن شکل بگیرد. و الا اگر فی نفسه و مقصود بالذات بشوند، غلط میشوند. لذا ریاست، مالکیت، بیع، شراء، زوجیت، اگر در ارتباط با امر الهی و نگاه الهی شکل

گرفت، همه این ها کمال زا و توحید میشوند. اما اگر این ها هر کدام مستقل شد. همه رهنمیشوند. پس نگاه به عالم یک ظاهر دارد و یک باطن . غفلت باعث میشود تمام روابط انسان بر اساس نظام ظاهر شکل گیرد.

## زینت گری شیطان

بعضی از آیات زینت میفرماید «و لکن قست قلوبهم و زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون. یعنی آنچه که میتواند منشا نفوذ شیطان باشد مساوق و ملازم با قساوت قلب است.»

قساوت قلب یعنی قلب از قلب سلیم خارج شده است. قلب سلیم قلبی است که در آن غیر خدا نیست. اما شیطان در قلب قسی میتواند نفوذ بکند. یا در قلب سلیمی نفوذ میکند که اعواج در آن آغاز شده است. یعنی از قلب سلیم بودن دارد خارج میشود. اینجا آغاز نفوذ شیطان است. اینها زمانی است که که شیطان اعمال این ها را تزئین میکند. دنبال این است که اعمال را تزئین کند، وقتی میخواهد اعمال را تزئین کند، در آن حقایق اعتباریه تصرف میکند. آنچه با واقع تطابق ندارد، ملایم حقیقت تمام نهایی انسان نیست، را ملایم نشان میدهد. (زین لهم اعمالهم).

گاهی آداب و سنن اجتماعی بر اساس تزئین شکل میگیرد. (کذلک زینا لكل امه عملهم). یعنی شیطاننه تنها افراد را اینگونه فریب میدهد، بلکه



گاهی آداب و سنن اجتماعی غلط را جا می اندازد که همه تابع این میشوند. یعنی عمل اجتماعی را. عمل اجتماعی ، فرهنگ، سنت یا آداب میشود .

(ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم اعمالهم.) هر چقدر انسان باورش به آخرت شدیدتر باشد، شیطان قدرت تزئین عمل را از دست میدهد. هر چقدر این باور ضعیف تر بشود، قدرت شیطان در تزئین عمل محقق میشود. این تزئین اعمال نتیجه عدم اعتقادشان به آخرت است. شیطان در رتبه قبل، در نگاه فکری اش تصرف کرده است و حیات دنیا را برای او جلوه داده است. (رضوا بالحياة الدنيا و اطمئنوا بها). از جهت گرایشی ابتداء باورش به حیات دنیا میشود. بعد اعتقاد پیدا میکند. شیطان نمی آید از اول بگوید به آخرت معتقد نباش. انسان به آخرت معتقد هست، ولی در عین حال در نظام عملی هیچ اثری از این اعتقادش نیست. گرایش او مانند گرایش کسی است که حیات دنیا را دارد. بسیاری از افعال ما با کسی که اعتقادی به آخرت ندارد، یکسان است. لذا شیطان عمدتاً دنبال تصرف و زینت در اعمال است. اما ما نمیدانیم که این عمل، اعتقاد ساز است. لذا وقتی انسان مطابق گرایش عملی قدمی برداشت، دنبالش گرایش به اعتقاد منجر میشود. به بینش منجر میشود. کم کم از عملش دفاع میکند . یعنی

عملش را توجیه میکند. برای توجیهش مجبور است در نظام اعتقادی خود، وجوهی بتراشد تا آن عمل خود را تصحیح کند.

اوایل شکل گیری انجمن های اسلامی، در دانشگاه ها، حدود و مرزها خیلی رعایت میشد. کم کم ضرورت احساس شد که باید خانم ها هم باشند، به این صورت بود که بعضی جاها یک روز آقایان در آن ساختمان بودند، یک روز خانم ها. بعد کم کم دیدند اینطور کار پیش نمیرود، یک قسمتی را برای خانم ها قرار دادند و یک قسمتی را برای آقایان قرار دادند. بعد کم کم دیدند جلسات مشترک لازم است. وقتی جلسات مشترک شروع شد، کم کم از حالت جدی به شوخی ها و خنده های مختلف کشیده شد. بعد دیدند این برداشت موجود از دین رفتار آنها را تأیید نمیکند. دنبال قرائتی از دین رفتند که این رفتار را بپذیرد. به دنبال فتاوا و نگاه هایی رفتند که این رابطه را توجیه بکند.

(ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوءى ان کذبوا بآيات الله.) عاقبت کسانی که گناه میکنند آن است که کم کم آیات الهی را تکذیب و مسخره میکنند. پس زینت سازی شیطان منحصر به عمل نیست دنبال آن است که اعتقادات را هم مختل کند.

## ضرورت قانون الهی

همه این مباحث مقدماتی هستند برای بحث ضرورت وجود قانون الهی. اگر قانون الهی نباشد، انسانها این استعداد عظیم در حرکت خود دچار اختلال میشود. شیطان نیز در تمام این مراحل دخالت میکند.

تمام مکاتب و تمام فلسفه های غیرالهی، به یک جنبه از انسان توجه دارند. وقتی یک جنبه در مقابل آن نگرش جامع قرار گیرد، این حیثیت هم جنبه هم مقبول نیست. اگر این جنبه، بدون آن نگرش جامع دیده بشود این حیثیت مقبول نیست.

تفاوت نگرش مادی و الهی نیز فقط در بعد آخرت نیست. چنین نیست که دنیای ما و کفار یکسان باشد و فقط در اعتقاد به آخرت متفاوت باشیم. به عبارت دیگر حتی اگر در جامعه مادی، بخشی از احکام اسلام هم پیاده شود، باز این جامعه الهی نمیشود. چرا که احکام از یکسری اعتقادات و مبانی برخاسته اند. اگر احکام را از مبانی آن جدا کنیم و در جامعه دیگری که آن مبانی را باور ندارد اجرا کنیم، باز هم جامعه مومن نیست.

بنابراین حتی مفاهیم نظم، احسان، محبت و .... در تفکر الهی و مادی معنای متفاوت دارند. کسی نزد آقای بهاءالدینی رحمه الله از نظم کشورهای غربی تمجید کرد. آقای بهاء الدینی قرمز شد و رگ های گردنش ورم کرد. فرمودند چرا نمیفهمی، آن نظم حیوانی است.

نمیگوید نظم بد یا غلط است. اما میگوید حدش را بفهم. مطلوب تو این نباشد. مطلوب تو آن نظمی باشد که از آن نگاه توحیدی نازل شده استنظم گاهی از مرتبه حیوانیت نشأت میگیرد، برای بهرمندی بیشتر است. یعنی چون میخواهند بیشتر بهره‌مند باشند به این نتیجه رسیده اند که بهرمندی بیشتر دایره مدار این است که در زندگی اجتماعی کنار نظم بیشتری داشته باشند. صداقت را هم به همین دلیل میخواهند. به به این دلیل که صدق از مظاهر خداوند متعال و عامل کمال الهی انسان است. بلکه میگوید صدق باعث میشود در نظام قانونگذاری و اجرا راحت تر پیش برویم و بتوانیم به نتیجه برسیم.

این فهم از صدق از یک اعتقاد سطحی نشأت گرفته است. بسیار متفاوت است با این نگرش که باید صادق باشیم، چون همه هستی صدق است، همه هستی عصمت است و خدای سبحان نخستین صادق و، اصدق القائلین است،

لذا هیچ حقیقتی در اخلاق بدون آنکه رابطه فاعلی آن لحاظ شود مطلوب بالذات نیست.

عدل هم همینطور است. عدل مراتب دارد. گاهی عدالت اجتماعی یک مرتبه ای از حاکم عادل (خدا) است. خلیفه الهی مظهر حکم عدل در همه نظام هستی میشود. اما گاهی عدالت فقط در حد اقتصاد است

گاهی کسی ظلم نمیکند چون ظلم را از جهت اجتماعی بد میبیند، یک موقع کسی ظلم نمیکند چون ظلم را شرک به خدا میبیند، این دو نفر ظلم نکردند، ولی بسیار متفاوت هستند. کسی که ظلم را شرک به خدا میبیند تمام مراتب کمال وجوش رشد یافته است. کسی که نظم را با نگاه الهی اعمال میکند تمام ابعادش کامل میشود نه فقط بدنش. اما کسی که نگاهش به نظم به عنوان نفع بیشتر، یا جلوگیری از جریمه باشد، حدش این مقدار است. ، اگر یک موقع برق رفت و جریمه نباشد، آیا آنجا هم می ایستند و به هم تعارف میکنند ؟ یا در هم ریختگی رخ میدهد. کسی که شاهد بود میگفت در لندن مدتی برق رفت و نظام جریمه و دوربین از کار افتاد، چنان هرج و مرجی رخ داد.

خلاصه آنکه شیطان دنبال این است که هم در عمل تصرف بکند ، هم در آن نظام فکری تصرف بکند. اغوا به معنای اختلال در نظام فکری است ، اضلال و زینت به معنای اختلال در نظام عملی.

پس حرکت انسان فی الدنیا، در دایره خودش و امور ملائم اوست. شیطان در تشخیص خودش و ملایمش رهنمی ایجاد میکند. یعنی آنجایی که خودش باشد و خودش، بخواهد خودش برسد، شیطان رهن است، نمیگذارد به آن حقیقت برسد. علاوه بر اینکه خود انسان امکان پذیر

نمیتواند به تنهایی به حقیقت خود و امیال خودش برسد، زیرا این مسیر را نرفته است و نمیشناسد. فقط استعدادش را دارد. وقتی استعدادش را دارد و نرفته است و نرسیده است، حتما باید برای معیارها و موازین او بیان شود اینجاست که ضرورت وجود انبیاء پیش می آید.<sup>۳</sup>

بنابراین اولاً ضرورت وجود انبیاء اولاً، تبیین میشود و ثانیاً ضرورت امام حیّ و حاضری که دائماً تطبیق مفهوم بر مصداق کند. تا هم در مرتبه تشریع، هم در مرتبه تطبیق حرکت کمالی انسان را شکل دهند. امام حی که دائماً بتواند به آن اقتدا کند.<sup>۴</sup>

نظام اسلام بیشترین نظام اجتماعی را دارد. از صبح تا شام نظام انسان بر اساس نظام اجتماع است. نیازهایش اینطور گسترده است. برای ساخت یک خانه به چند شغل نیاز دارد. در حالیکه یک حیوان هم خانه میسازد. فقط به خودش نیاز دارد، حد اکثر این است که ابزاری را به کار میگیرد.

---

<sup>۳</sup> البته بعد از نبوت هم شیطان تلاش میکند اختلال ایجاد کند.

<sup>۴</sup> انسان در وجود خودش یک مرتبه نظام روحی دارد و یک مرتبه نظام جسمی. نظام روحی انسان واسطه فیض است برای اینکه ربوبیت داشته باشد بر نظام جسمی اش. یعنی نظام جسم مربوط نظام روحی انسان است. لذا هر امری که نظام روح میکند، نظام جسم اطاعت میکند. این خیلی زیباست که نظام روحی که امام میشود بر نظام عالم که میشود بدن امام، انسان تمرین میکند که آن امام را بشناسد. که امام روح برای نظام عالم است. امام باید حی باشد، چون یک نظام تکوین دارد که همه مراتب هستی از او دارند فیض میبرند، از جمله عالم اجسام. یعنی به وجود جسدانی اش واسطه فیض است در نظام جسدانی. با نفسش واسطه است در نظام نفسانی. با روحش واسطه است در نظام روحی. پس این نظام تکوینش است. در نظام تشریعش هم چون انسان در تمام این مراتب میخواهد حرکت بکند، حتماً باید فیض تشریعی در تمام مراتب دائماً باشد. که یکی از آنها قدرت تطبیق مفهوم بر مصداق است. احکام بر تکلیف است. این ها هم باید به وجود مصداقی باشد. به صرف القای کلیات محقق نمیشود. حتماً باید حجت تا این مرتبه هم تمام بشود. این هم یکی از مصادیق تشریعی اش است.

اما انسان برای یک خانه و سرما و گرما و ... . یک لباس میخواهد، غذا میخواهد، به چند شغل...

این نظام اجتماعی با این شدت و گستردگی، قواعدی دارد و هر کدام از قواعدش حکم میخواهد، اینطور نیست که انسان رها شده باشد، انسان با تمام افعالش باید این مرتبه کمال نامتناهی را ایجاد بکند. هیچ مرتبه ای از فعل او نیست که خالی از حکم باشد. در اینصورت، شریعتی که میخواهد پاسخ بدهد به تمام این نیازها، به تمام این جزئیات تسری می یابد. انسانی که پوست میوه را بر حسب عادت خرد میکند، از وی سوال میشود چرا این کار را کردی؟ به خصوص با توجه به اینکه ما قائلیم که هر پلک زدنی در هستی در تمام هستی تاثیر دارد. در نظام فیزیکی قطعا به این قائلید که این شیء را من از اینجا برمیدارم میگذارم اینجا، از همانجا جاذبه وارد میکند به تمام ذرات عالم مادی و از تمام ذرات عالم مادی تاثیر میپذیرد از جهت جاذبه. هر شیئی به پیرامون خود نیرو وارد میکند، نیرو میپذیرد. در نظام فیزیک گفته میشود اگر یک پروانه آن سوی عالم پر زد، بالش را تکان داد، ممکن است سبب طوفان در سوی دیگر عالم شود. (قانون پروانه ای)

در نظام وجودی هر فعل اختیاری که از انسان سر میزند، چون انسان مرتبط با همه هستی است، نه فقط عالم ماده، بلکه مجردات، در تمام نظام هستی، ما سوی الله تاثیر گذار است. این فعل با چه عمق و دقتی باید صورت

بگیرد و مطابق امر باشد تا پاسخگوی به هم زدن عالم نباشد. باید در راستای نظام موافق عالم باشد که بعد مواخذه نشود. بعضی از مواخذه ها تکوینی است، بعضی از ماخذه ها تشریعی است. بعضی از مواخذه ها تکوینی است یعنی انسانی که یک حرکتی میکند، عالم با او مقابله میکند، این مواخذه تکوینی است. اما انسان گاهی یک حرکتی انجام میدهد، این جزا دارد. هم حرکت عالم را به دنبال دارد، هم جزای نظام اخروی را دارد. یعنی گناه هم محسوب میشود.

اگر در پس هر فعل انسان اینهمه تأثیر نهفته است، پس ضرورت احتیاج به انبیا بیشتر روشن میشود. آنچه انبیاء میفرمایند هم مطابق هستی انسانی است، هم مطابق میل انسانی، لکن ملائم با تمام مراتب است نه تنها یک مرتبه جدا و جزئی. بسیاری از نواهی، با یکی از امیال انسان مخالف است ولی در راستای انسان جامع سازنده است. این نواهی مخالف یک مرتبه خاص است نه هویت انسانی. ماه رمضان میگوید نخور، نیشام، نوش، این نه گفتن به بدن انسان است نه هویت انسان. هر حکمی که در دین آمده است، حتی اگر میگوید آب را در شب نشسته بخور یا رو به قبله استراحت بکن، تمام این ها در راستای توافق با نظام هستی است. منتها بعضی از اینها ضروری در ملائمت است، بعضی اش ضروری نیست. آن جا که ضروری باشد میشود وجوب. و مقابلهش هم هم میشود حرمت. آن جایی که



ضروری نیست میشود استحاب، کراحت. حتی اباحه. اباحه حکم است. با این نگاه تصرف در عالم وجود مطابق امر الهی میشود.

این در نظام فردی هست، در نظام جمعی هم همین صادق هست. در نظام جمعی ما حق نداریم اختیارمان را به هر کسی خواستیم بدهیم. هر کسی را که خواستیم رئیس بکنیم. مگر اینکه به اذن الهی باشد. اگر حاکم به امر الهی باشد میشود ولایت الهی. وگرنه طاغوت است. پس ما به دنبال ولایت الهی هستیم. این خلاصه بحث است. ولایت الهی یعنی اینکه انسان برسد به مرتبه قربی که خدا در وجود او حاکم باشد. این هم از طریق انبیاء و آن چیزی که خدا فرستاده است محقق میشود. به غیر از این هر راهی طاغوت است.

خدا به ما عقل داده تا آن اوامر و دستورات را استنباط بکنیم، اما گاهی خود عقل میگوید من این راه را نرفتم که بتوانم برای شما ترسیم بکنم.

خداوند عقل را تخطئه نکرده است، لکن عقل محدودیت دارد، خود عقل میفهمد که برخی چیزها را نمیفهمد. خود عقل اظهار عجز میکند. همین که ما در چنین مواردی باید از کسی تبعیت کنیم که راه را رفته است حکم عقل است. عقل رجوع به پزشک تا مهندس تا هر متخصصی را مناسب میداند، ولی وقتی قرار است از راهنمای دین تبعیت شود، برخی تقلید را تخطئه میکنند. در حالیکه همان حکم عقل است.

## پرسش و پاسخ

سوال: اینکه شیطان در تشریع اختلال ایجاد میکند، در راستای فتوا و اجتهاد هم ممکن است چنین ورودی رخ بدهد؟

پاسخ: در فتوا و اجتهاد دو صورت است. یک موقع هست که یک مجتهدی تقوای لازم را ندارد، و گاهی مجتهد اهل تقواست. در مواردی که تقوا باشد، خدای سبحان رهنمون میکند به سمتی که جلو رصد شیطان را بگیرد. لذا اثرش این است که هرگاه فهمید یک جایی غلط بوده است، به سرعت ابراز میکند که این غلط بوده است. دنبال دفاع نیست که هر طوری شده است حتی اگر فهمید غلط است بگوید نه، درست است. اینطوری نیست. لذا شرایطی را که برای مجتهد گذاشتند در استنباط، همه این ها برای این است که جلو رصد شیطان گرفته بشود.

سوال: ما که قائل به تخطئه هستیم چطور با این جمع میشود؟

پاسخ: اینکه نظام تخطئه هست یعنی اینکه اینطور نیست که هر چیزی که فقها رسیدند، حتماً صحیح باشد. اینکه آیا اجتماع بر خطا صورت میگیرد یا نمیگیرد، یا اینکه اگر این خطا در یک نظام کلان آیا صورت میگیرد یا نظام جزئی، آیا بر نظام جزئی مصلحتی هم مترتب میشود از جهت طریقی یا نه، تمام این ها در نظام اصول بحث شده است. لذا تخطئه از پویایی مکتب شیعه است. همچنین روایاتی که در تقیه صادر شده است، باعث میشود

گاهی در فتوا اختلال ایجاد بشود، اما روایات تقیه خودش حفظ شیعه را به دنبال داشته است. آیه الله بهجت (ره) میفرمودند همین تقیه بود در شیعه که چهار نفر را کرد چهارصد میلیون.

سوال: قاعده لطف را قائل هستید؟

پاسخ: قاعده لطف هم سر جایش است. حالا نمیگوییم تا چه مرتبه ای قاعده لطف هست. اینکه امام حی و حاضر است سر جایش است. که به شیخ مفید میگوید ما شما را رها نکردیم. لذا این قطعی است.

علامه طباطبایی حکایتی نقل کردند که جمعی از علمای یمنی هر سال میرفتند زیارت امیر المومنین علیه السلام در نجف، خدمت بزرگ شیعه هم میرسیدند. آن سال آسید ابوالحسن اصفهانی بود، جمع علمایشان میروند خدمت آسید ابوالحسن. بعد آنجا بحثشان میشود در اینکه چه لزومی دارد امام زمان حی باشد. چون آن ها قائلند امام زمان حی نیست. امام زمان بعدا به دنیا می آید. مثل اعتقاد اکثر اهل تسنن. آنجا آسید ابوالحسن میگوید نه، ما رجوع میکنیم به ایشان، مشکلاتمان را میپرسیم، ایشان جواب میدهد. آنها با تعجب میگویند راست میگویید؟ آسید ابوالحسن میگوید بله. میگوید میشود من هم بینم؟ میگوید بله. با این قاطعیت میگوید بله. میگوید میشود وقتی برای من بگیرید؟ میگوید بله. اطرافیان آسید ابوالحسن همه متعجب که ایشان با این قاطعیت چطوری میخواهد رابطه برقرار بکند. بعد دو سه

روز بعد به ایشان میگوید که وقت گرفتم که شما خدمت آقا برسید. حرکت میکنند به سمت وادی السلام. که آسید ابوالحسن میگوید که از این مسیر بروید. میگوید شما هم بیایید. میگوید من تازه خدمت ایشان بودم، مسائلم را پرسیدم. آقا با شما کار دارند. و او میرود و شاید ساعتی بعد، دو ساعتی بعد برمیگردد. تعریف میکند که چه گذشت و چه گفتگوهای رد و بدل شد. به پای آسید ابوالحسن می افتد و ، میگوید یقین کردم که باید امام زنده باشد و جواب سوال ها را میدهد.

امام زمان حی است، حقیقتاً حی است. نه اسما حی باشد. وقتی حی است، هدایتگری دارد، عرضه اعمال هست، رابطه هست، دعا هست. کسی آمد پیش امام صادق علیه السلام عرض میکند آقا دوستان ما التماس دعا داشتند. امام (ع) میفرماید فکر میکنید ما حواسمان نیست؟ هر روز اعمال شما بر ما عرضه میشود. تک تک شما را ما نظر داریم. برایتان استغفار میکنیم مورد توجه مایید..

سوال: رابطه بین زینت با بحث نیاز به نبوت چیست؟.

پاسخ: چون بحث زینت در شیطان قبل از اینکه نبوت باشد، تصرف اینطوری میکند، نبی باید بیاید تا راه را کاملاً مبین بکند تا جلو وسوسه و زینت گرفته بشود. ثانیاً در تطبیق، امام حی لازم است که دائماً تطبیق بکند

تا وسوسه های شیطان رسوا شود، اگر این نبود ، شیطان میتواندست راه را  
کاملاً وارونه به ما نشان بدهد و در هر مرتبه ای ما را گمراه بکند.